

تبیین فرآیند توسعه اقتصادی در شرق آسیا

نویسنده: ویلیام مک کورد مترجم: سعید گزرائی

برجسته‌ترین تحول اقتصادی در سی سال اخیر پیشرفت جوامع آسیایی بوده است. تقریباً بیش از یک نسل قبل، ژاپن، کره، تایوان و هنگ‌کنگ تقریباً به خاک فرو افتاده و در نتیجه جنگ و ناآرامی سیاسی ویران شده بودند. به علاوه جز ژاپن جملگی فاقد هرگونه شالوده صنعتی بودند. از آن هنگام این کشورها با چنان نرخهای سریعی رشد کرده‌اند که «استفان لیندر» (Staffan Linder) پیش بینی می‌نماید، آسیای شرقی و جنوب شرقی - بدون احتساب چین - تا سال ۲۰۰۰ بیش از مجموع اروپا و ایالات متحده تولید خواهند داشت. موفقیت خیره‌کننده شرق آسیا با بخش اعظم جهان سوم که آشکارا در فقر مهار نشدنی و رکود اقتصادی گرفتار مانده، تباینی تکان دهنده دارد.

در حالی که چنین چرخش قاطعی در توزیع درآمد و قدرت جهانی برای اروپا و ایالات متحده پیامدهای شایان توجه استراتژیک در بردارد، برای تهدیدستان جهان پرسشهایی از نوعی متفاوت را برمی‌انگیزد: آیا یک «مدل» توسعه متمایز در شرق آسیا وجود دارد؟

آیا راه آسیای شرقی می‌تواند توسط ملل آمریکای لاتین، آفریقا، جنوب آسیا و خاورمیانه تقلید شود؟ نظریه پردازان، موفقیت اقتصادی ملل شرق آسیا را به فرهنگهای نژادی (ethnic cultures) و اخلاق کنفوسیوسی آنها، بخت بسیار بلندشان در تنظیم زمان ورود به بازار جهانی، ساختارهای سیاسی و یا به شیوه‌های تجاری غیر عادلانه نسبت داده و بندرت به مجموعه مشترکی از سیاستهای اجتماعی و اقتصادی توجه کرده‌اند، اگر این تبیینات بسنده بود، تلاش در جهت تقلید از آنها برای کشورهای غیر آسیایی بیپرده می‌نمود. در حالی که هریک از اینها تا حدی پذیرفتنی است، با موشکافی در می‌یابیم، همه آنها نمی‌توانند راهنمای مناسبی در خصوص موفقیت بارز آسیا باشند.

چکیده: نویسنده ابتدایه نقد

تئوریهای مختلفی می‌پردازد که توسعه کشورهای شرق آسیا را در عواملی چون فرهنگ، اخلاق کنفوسیوسی، شرایط مناسب برای ورود این کشورها در ورود به بازار جهانی، کمک دولتها به شرکتهای تولیدی، فروش زیر قیمت در خارج به منظور تضمین سهم بیشتری از بازار، خصلت اقتدارگرایانه حکومتها و ... می‌دانند. در ادامه وی نظر خود را درباره شاکل‌گیری توسعه بیان می‌دارد: برنامه‌ریزی خاص که نخبگان منشأ آن بودند، صنعتی شدن کاربر، دخالت دولت در پیشبرد صنایع صادراتی، کنترل اتحادیه‌های کارگری، پس اندازهای بالا و کنترل جمعیت از عوامل اصلی توسعه این کشورها می‌باشند. در پایان ویلیام مک کورد این ادعا را مطرح می‌کند که فرآیند اتفاق افتاده در جوامع آسیای شرقی می‌تواند الگویی برای دیگر کشورها باشد. به نظر وی مشکلاتی چون بدهی این کشورها، نظامهای اجتماعی خاص و ... نمی‌تواند مانع تقلید ممالک دیگر در حال توسعه باشد.

فرهنگ

مناظر موفقتی، عمدتاً دارای جمعیت شرقی و پیوسته فرهنگی نیرومند چینی اشتراک دارند. حتی در آن ممالک آسیایی از قبیل مالزی و اندونزی که دوز به طور کامل قابلیت‌های خود را به فعل در پیارده‌اند، اقلیتی از کارفرمایان چینی هدایت‌دهنده‌های اقتصادی را به دست گرفته‌اند.

فرهنگ‌های قومی ژاپن، چین و کره - در تباین با سنت‌های کلاسیک - بر عملگرایی، کار سخت، ضابط و شیوه‌های فعال - و نه درون نگرا - از زندگی تأکید می‌ورزند. گرایش چشمگیر به بی‌انداز - پیش شرطی بدیهی برای سرمایه‌گذاری نیز به مثابه جنبه‌ای از فرهنگ شرقی توصیف شده است. این ویژگی‌ها که از بسیاری جهات نمایانگر ریاضت‌گرایی (asceticism) دنیوی می‌باشد، با آیین‌های فرهنگی دیگری همچون جبرگرایی مندوئیسم، تفکر «مانانا» (manana) در آمریکای لاتین و آخرنگرایی بودیسم تفاوت آشکاری دارند. با این وجود در این تبیین مشکلی عمده به چشم می‌خورد. برای قرون متمادی همین سنتیایی که در حال حاضر به اصطلاح موجد رشد و پویایی تلقی می‌شوند، با رکود اقتصادی همراه بوده‌اند، مثلاً چین‌ها همواره سخت کار کرده و برای بلندپروازی‌ها نموده‌اند، اما تلاش‌هایشان پادشاهی دنی‌اندکی به بار آورده است. مثلاً در ۱۹۸۸ اقتصاد تایلند از نرخ رشد سالانه ۹ درصد برخوردار گردید و صادرات کالاهای صنعتی تا ۴۰ درصد جهش یافت. در حالی که فرهنگ مسلط در تایلند بودیسم است، آیینی که بیشتر سرچشمه‌ای معنوی برای نوآوری اقتصادی تلقی نمی‌شد.

مهمتر از همه آنکه، رشد در کشورهای موفق تنها پس از آنکه حکومت‌هایشان استراتژی‌های اقتصادی تازه‌ای را اتخاذ نمودند، رو به بهبود نهاد. اصلاحات ارضی (در ژاپن، کره و تایوان)، اقدامات اقتصادی به منظور تشویق سرمایه‌گذاری، مکانیزه‌هایی جهت پایین نگه‌داشتن تورم، شوقی برای صنایع کاربر و برون‌نگر (outward looking) مداخله حکومت به منظور تصحیح نژادبگانه‌های عملکرد بازار آزاد و سرمایه‌گذاری سکین در امر آموزش و پرورش از آن جمله بود. از این رو معقول به نظر می‌رسد نتیجه بگیریم که برخی خط‌مشی‌های اجتماعی - اقتصادی

مشخص در تلفیق با ثبات سیاسی، در پیشبرد نوسازی نقش قاطعتری ایفا کرده‌اند. گرایش‌های فرهنگی که از قبل موجود هستند و بر عملگرایی و انضباط شخصی تأکید می‌ورزند، نهایتاً ممکن است در شرایط اقتصادی جدید، بسیج (mobilize) شوند. در پاره‌ای موارد، به‌جا خواهد بود که این ویژگی‌ها را به مثابه بخشی از یک «اخلاق مهاجر» (immigrant ethic) تلقی نماییم. مهاجرین چینی نقش عمده‌ای در توسعه سنگاپور، مالزی، اندونزی و حتی تایلند ایفا نموده‌اند. اما در محیط‌های دیگر نیز مهاجرینی دیگر با زمینه‌هایی متفاوت، چنین کرده‌اند: لبنان‌ها در ساحل عاج، هندوها در آفریقای شرقی و باسکها (Basques) در ونزوئلا. عنصر مشترک میان همه این گروه‌ها این است که آنان مخاطره در فرهنگی بیگانه را برگزیدند، فرصت‌های اقتصادی جدیدی را جستجو کردند و نیروی خود را به شیوه‌ای مجدانه به کار بستند. به نظر می‌رسد قابلیت‌های کارفرمایان به سادگی در میان آن گروه از مردم متهوری که جرأت ترک سرزمین اصلی خویش را می‌یابند، شکوفا می‌شود؛ و این در انحصار هیچ فرهنگی نیست.

اخلاق کنفوسیوسی

گونه‌ای خاص از استدلال فرهنگ‌گرایان (Culturalists)، نسبت دادن موفقیت شرق آسیا به اخلاق کنفوسیوسی است. مدت زمانی مدید اندیشمندانی همچون «ماکس وبر» (Max Weber) اخلاق کنفوسیوسی را به دلیل فرامین آن در خصوص پارسایی و اطاعت فرزندی (Filial Piety)، تأکید آن بر سلسله مراتب و فرمانبرداری، تجلیل از ثبات و خوارشمردن سوداگران صرف، به‌مثابه مانع عمده نوسازی اقتصادی تلقی می‌کردند.

اما اینک با ترقی کشورهای شرق آسیا، برخی از اندیشمندان عناصری از کنفوسیوس‌گرایی (Confucianism) همچون احترام عمیق به آموزش و پرورش را به عنوان دلیل اصلی رشد آنها ذکر کرده‌اند. مثلاً «می‌چیو موریشیما» (Michio Morishima) استدلال می‌کند که کنفوسیوس‌گرایی نقشی عمده در توسعه ژاپن ایفا کرده یا «پیتربرگر» (Peter Berger) بیان می‌دارد که کنفوسیوس‌گرایی عامیانه (Vulgar) محرکه‌ای پویا برای رشد شرق آسیا فراهم آورده است.

هنگام مبادرت به چنین مقایسه‌هایی، عاقلانه است به خاطر آوریم مناطقی همچون ساحل عاج که در معرض اخلاق کنفوسیوسی نبوده‌اند، به پیشرفتهای مشابهی نایل شده‌اند. در حالی که کشورهای کنفوسیوس‌گرای چون تایلند و کره در آغاز، سیاست‌های اقتصادی را تعقیب کردند که مانع رشد سریع اقتصادی می‌گردید و در پی اصلاحاتی خاص، اینان به نحو بارزی پیش رفتند. این حقایق دیگر بار به اهمیت خط‌مشی‌های اجتماعی - اقتصادی و سیاسی به عنوان آغازگر حقیقی تحول اشاره دارند.

انطباق زمانی: (Timing)

برخی از اندیشمندان ضمن اجتناب از ابهامات موضوعگیری فرهنگ‌گرایان، موفقیت کشورهای شرق آسیا را با اشاره به تناسب زمان و شرایط ورود آنها به بازار جهانی تبیین می‌کنند.



منطقه آسیا - پاسیفیک در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به اقتصاد جهانی وارد شد، هنگامی که وفور سرمایه و موانع تجاری کمتری وجود داشت. نتیجتاً کالاهای مرغوب کاربرد توانستند در بازارهای خارجی جایگاهی مناسب بیابند، همچنین کشورهایی چون ژاپن، کره و تایوان موقتاً از کمک آمریکا بهره‌مند گردیدند (هرچند نسبت به اروپا این کمکها، در مقادیر بسیار کمتری بود) و توانستند صنایع جدید خود را برپا نمایند. از آنجا که چنان شرایطی امروزه صدق نمی‌کند، می‌توان نتیجه گرفت مللی که تازه در راه توسعه قدم می‌گذارند، از فرصتهای کمتری برخوردارند.

فرهنگهای قومی ژاپن، چین و کره بر عملکردی، کارسختی، انضباط و شیوه‌های فعال از زندگی تاکید می‌ورزند.

با این وجود، ژاپن، کشورهای تازه در حال صنعتی شدن (NICs) و چین پس از ۱۹۷۷، علیرغم نوسانات اقتصاد جهانی، شوکهای نفتی، بحران پدیه‌ها، توقف کمکهای آمریکا و انسداد نسبی بازارهای اروپایی و آمریکایی کامیاب شده‌اند. آنها با بهره‌جویی انعطاف آمیز از مزیت‌های نسبی خود، گشودن بازارهای جدید، ورود شتابان به صنایع مبتنی بر تکنولوژی بالا (High Technology)، سرمایه‌گذاری در کشورهای دیگر به منظور احتراز از موانع تجاری و در پاره‌ای موارد دعوت سرمایه‌گذاران خارجی با شرایطی جالب به این مهم دست یافته‌اند. ممکن است ژاپن در ۱۹۵۳، سنگاپور در ۱۹۶۸، و چین در ۱۹۷۷ از برخی مزیتها بهره برده باشند، ولی دستاوردهایشان از آن پس نمایانگر آن بوده که ایثان وابسته مقتضیات اقتصاد جهانی نیستند.

گرچه کره، تایوان و ژاپن را می‌توان به عنوان روایت‌های موفقیت (Success Stories) کمک آمریکا تلقی نمود؛ ولی باری اقتصادی بسیار پیش از گسترش واقعی این کشورها به پایان رسید. سنگاپور و هنگ‌کنگ نیز اصولاً هیچگاه چنین کمکی را دریافت نداشتند. ژاپن، تایوان و کره از جتر نظامی آمریکا بهره برده‌اند ولی در خصوص اهمیت این جتر برای اقتصاد آنها کاملاً اغراق شده است. مثلاً تایوان و کره مانند ایالات متحده و اروپا بخش بزرگی از تولید ناخالص ملی (GNP) خود را صرف فعالیت‌های نظامی می‌نمایند؛ در حالی که چین پس از ماو و ژاپن بسیار کمتر به این امر می‌پردازند؛ در عین حال هر چهار کشور در زمینه‌های اقتصادی به گونه‌ای چشمگیر رشد کرده‌اند.

در برداشت دیگری از نظریه «انطباق زمانی»، Lucian Pve) «حنب» فرض نموده که

ملل شرق آسیا دقیقاً به دلیل مواجهه با تهدیدهای شدید نظامی و اقتصادی که درس گرفتن از جهان خارج و سازگاری با آنرا ضروری می‌ساخت، موفق شده‌اند. این دسته از اندیشمندان تأثیر نه‌اجم «پری» (Perry) و شکست ژاپن در جنگ جهانی دوم، عقب‌نشینی «کومین‌تانگ» (Kuomintang) به تایوان، جنگ کره و حتی «انقلاب فرهنگی» مصیبت‌بار چین را به‌عنوان رخدادهایی برمی‌شمرند که نخبان مختلفی را بر آن داشت تا مشروعیت و یا در واقع بقای خود را از طریق برانگیختن پیشرفتهای چشمگیر اقتصادی تضمین کنند.

یقیناً نخبان شرق آسیا می‌بایست زمانی با امکان اضمحلال رژیم‌هایشان مواجه شده باشند. همچنین واضح است که وجود یک دشمن داخلی یا خارجی می‌تواند به بسیج مردم در پیرامون اهداف ملی باری رساند.

در هر حال، دو واقعیت برجسته وجود دارد: نخست؛ اقتصادهای شرق آسیا به رشد خود ادامه داده‌اند؛ هرچند اکثریت مردم آنها دیگر هیچگونه تهدید واقعی نسبت به بقا یا ثبات خود احساس نمی‌کنند. دوم؛ سایر کشورهای در حال توسعه در سرتاسر جهان «ضربه‌های» (Shocks) دهشتناکی را بی هیچ اصلاحی در خط مشی حکومت‌هایشان و یا تسریعی در حرکت اقتصادهایشان تجربه کرده‌اند (شکست‌های مکرر کشورهای عربی به‌دست اسرائیل، جنگ داخلی در نجره، انقلابات خونین در زئیر و...). اگر «نظریه شوک» اعتباری داشته باشد، فراگیر نیست.

شیوه‌های تجاری غیر عادلانه

این یک باور عمومی آمریکایی و اروپایی است که کشورهای شرق آسیا به گونه‌ای غیر عادلانه به رقابت پرداخته‌اند. چنین فرض می‌شود که حکومت‌هایشان آنها را در قبال رقابت خارجی حمایت می‌کنند، شرکت‌هایشان به ارزان‌فروشی بیش از حد کالاها (dumping) در بازار جهانی ترغیب می‌گردند و به علاوه این کشورها به کارگران تحت استثمار خود دستمزد کمتری می‌پردازند.

ژاپن و برخی کشورهای دیگر آسیای شرقی، پاره‌ای از صنایع (به ویژه صنایع نوزاد، infant industry) و کشاورزی را در قبال رقابت اروپا یا آمریکا حمایت می‌کنند. در اغلب اوقات حمایتگرایی (Protectionism) به جای تعرفه‌های مستقیم، شکل کاربرد رویه‌های آزاد دهنده بازرسی، مالیات‌ها و تأخیرات دیوانسالارانه در برابر ورود محصولات جدید به بازار، را به خود می‌گیرد. دولت ژاپن به تسهیل ورود شرکت‌های جدید به اقتصاد جهانی و خروج برخی صنایع ناتوان از

رقابت از بازارهای داخلی و جهانی باری می‌رساند. مکانیزم‌هایی از قبیل کاهش ارزش «ین» به این فرایند کمک می‌کند.

اما جوامع شرق آسیا را نمی‌توان به حمایتگرایی مستقیم متهم ساخت. ژاپن با لاف بر پاره‌ای از صادرات خود سهمیه‌بندی‌های داوطلبانه تحمیل نموده و بازارهای خود را بر روی رقابت کشورهای تازه در حال صنعتی شدن (NICs) گشوده‌اند. محصولاتی که در ژاپن نام آوری معنی داشته باشند، مانند مرسدس بنز، بی. ام. و. و عطر فرانسوی، و شراب - از بازار خوبی بهره‌مندند. تنها محصولات آمریکایی به دلیل اشتهاشان به نامرغوب بودن از فروش خوبی برخوردار نیستند.

در ژاپن و اقتصادهای کوچکتر آسیایی همچون سنگاپور و تایوان، مسئولین مملکتی کاملاً واقفند که خط مشی حمایتگرانه صرفاً تلافی‌شدیدتری از جانب اروپا و آمریکا را بر خواهد انگیزد. لذا به جای نکوهش سیاست‌های حمایتی، آزاددهنده ولی واقع‌بینانه‌تر این خواهد بود که بپذیریم اقتصادهای موفق آسیایی به دلیل برنامه‌ریزی و تلاش برترشان غرب را مغلوب ساخته‌اند.

دامپینگ

دامپینگ، فروش زیر قیمت در خارج بمنظور تضمین سهم بیشتری از بازار در بلند مدت، بی تردید اجرا شده است.

باتوقی کشورهای شرق آسیا، برخی از اندیشمندان، عناصری از کنفوسیوس‌گرایی، همچون احترام عمیق به آموزش و پرورش را به عنوان دلیل اصلی رشد آنها ذکر کرده‌اند.

به‌ویژه در صنایع جدید مبتنی بر تکنولوژی بالا همچون نیمه‌هادیها، ولی چنین سیاستی به‌طور نامحدود کارایی نخواهد داشت، چرا که صاحبان مشاغل و سوداگران آسیایی در چارچوب یک جامعه سرمایه‌داری نمی‌توانند برای همیشه کالاهای خود را پایین‌تر از قیمت واقعی به فروش برسانند.

کلیه اقتصادهای با رشد بالا (High Growth) گسترش خود را مشخصاً بر مبنای صنایع کاربر‌آغاز کرده و عموماً از دستمزدهای پرداختی در جهان صنعتی کمتر پرداختند. مهم‌ها بر خلاف مراحل اولیه صنعتی شدن در غرب، این استراتژی به نهدستان سود رساند، شکاف میان غنی و فقیر را کم کرد و دستمزدها را به سرعت تا سطح

رضایتبخشی ارتقاء بخشید. امروزه کارگر متوسط ژاپنی دستمزدی قابل قیاس با کارگر اروپایی یا آمریکایی دریافت می‌کند، ضمن آنکه کارگران سنگاپوری نیز چندان عقب نیستند. از اینرو گزش مستر این اقتصادها نمی‌تواند چنانکه رایج است عمدتاً به دستمزد پایین نسبت داده شود. در واقع برخی از اقتصادهای شرق آسیا مجبور به ترک صنایع با دستمزد پایین (Low wage) همچون نساجی شده‌اند و از این طریق برای تحویل گرفتن بازار از سوی کشورهای کمتر توسعه یافته درمی‌گشوده‌اند. در این حال، مللی چون ژاپن اقتصادهای خود را به منظور پاسخگویی به نیازهای ارضاء نشده مصرف داخلی، مسکن و سرمایه‌گذاریهای اجتماعی، تنظیم می‌کنند.

ساختارهای سیاسی

برخی از ناظران به همکاری حکومت و تجارت، و یا حتی استبداد بمثابه علل پویایی اقتصادی شرق آسیا تأکید ورزیده‌اند. بی تردید، به تصریح کشیدن اینکه چگونه اصلاحات اساسی در بسیاری از بخشهای آسیا - همچون اعطاء حقوق مدنی به زنان در ژاپن تحت حاکمیت «مک آرتور» (Mac Arthur)، یا اصلاحات ارضی در تایوان تحت حکومت کومین تانگ - می‌توانست در چارچوب رژیمهای قبلی، یا رژیمهای کاملاً دموکراتیک تحقق یابد، دشوار است.

با این وجود، که بر خصصت اقتدارگرایانه (Authoritarian) برخی رژیمهای شرق آسیا تأکید می‌ورزند، پاره‌ای حقایق اساسی را نادیده می‌گیرند که بسیاری از رژیمهای خودکامه در آسیا و نقاط دیگر، اقتصاد کشور خود را حقیقتاً و بی‌سران ساخته‌اند. بعضی رژیمهای کاملاً دموکراتیک (همچون ژاپن پس از مک آرتور) و رژیمهای نسبتاً دموکراتیک (همچون سنگاپور قبل از ۱۹۸۷) به منابع اقتصادی آشکاری دست یافتند. به نظر می‌رسد در کشورهای از قبیل تایوان، کره، و تایلند گرایش به سمت آزادی‌گرایی (Liberalization) نزاینده باشد، و با این وجود اقتصاد آنها پیش می‌تازد.

در واقع، اقتصادهای با رشد بالا، از جهت برخی نشانهات نسبتاً معمولی در خط مشی‌های عمومی، مشترک‌اند؛ و مهم آنکه اینها خط‌مشی‌هایی نیستند که فقط تحت شرایط آسیایی تحقق یابند، بلکه به‌نحوی می‌توانند در نقاط دیگر نیز نتیجه داشته باشند.

از دهه ۱۹۶۰، همه ملل شرق آسیا (منجمله چین پس از ۱۹۷۷) به لحاظ سیاسی با ثبات بوده‌اند. در برخی مناطق همچون کره و تایوان تا دهه ۱۹۸۰ حکومتها تنها به بهای سرکوب شدید مخالفین به

آرامش سیاسی دست یافتند. کره ترور «پارک چونگ هی» (Park Chung Hee) رانیز تجربه کرد، ولی دولت نظامی برجای ماند. در نقاط دیگری همچون ژاپن مطبوعات آزاد و مخالفین پریهاو در چارچوب یک نظام کاملاً دموکراتیک فعالیت کرده‌اند، ولی کماکان یک حزب سیاسی در قدرت باقی می‌مانده‌است. این‌گونه ثبات سیاسی امکان سرمایه‌گذاری خارجی، باز پرداخت بدهیها و پایبندی به قوانین و عرف تجارت بین‌المللی را فراهم می‌سازد. حکومتهای شرق آسیا از اواخر دهه ۱۹۵۰ عموماً بوجه‌های متعادلی را پیش برده و از این طریق به کنترل تورم یاری رسانده‌اند. (کره در دهه ۱۹۷۰ تورم مختصری را تجربه کرد و بدهی خارجی هنگفتی برهم انباشت، ولی رشد اقتصادی به این کشور امکان داد تا صورت‌حسابهای خود را سریعاً باز پرداخت نماید). ثبات سیاسی می‌تواند به مثابه یک پیش شرط رشد اقتصادی تلقی شود و نه منشأ آن.

برخلاف انگاره رایجی که به وسیله «منحنی کوزنتس» (Kuznets curve) به تصویر درآمده، در حالی که این اقتصادها رشد می‌کردند، شکاف درآمد میان طبقات کاهش می‌یافت. سیاستهای دقیق مالی و درآمدی، رشد مستمر بدهی خارجی (در برخی موارد) و تشویق سرمایه‌گذاری خارجی (در موارد دیگر) به اقتصادهای آسیایی امکان داد تا همراه با افزایش در آمد توده‌ها توسعه یابند. و چون مردم این کشورها به‌گونه‌ای فزاینده در اقتصاد «سهم عادلانه» در یافت می‌داشتند، ثبات سیاسی تقویت می‌گردد.

حکومت‌های شرق آسیا به نوع بسیار خاصی از برنامه ریزی مبادرت نموده‌اند: برطرف ساختن کژدیسیگیهای اقتصاد بازار، به‌ویژه بخش صادرات. از این‌رو، در ژاپن سنگینترین مالیاتهای دولتی بر صنایع مصرفی داخلی اعمال گردیده، و «وزارت تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی» (MITI) به منظور پاسخگویی به رقابت خارجی برخی صنایع صادراتی را آماج کمکهای ویژه‌ای قرار داده است. همین‌الگو در چین پس از مانو، کره جنوبی، تایوان و حتی هنگ‌کنگ - که در فرض مبتنی بر اقتصاد بازار آزاد (laissez - faire) می‌باشد - نیز

برخی از اقتصادهای شرق آسیا مجبور به ترک صنایع با دستمزد پایین، همچون نساجی، شده‌اند و از این طریق برای تحویل گرفتن بازار از سوی کشورهای کمتر توسعه یافته، درمی‌گشوده‌اند.

تکرار گردید.

همه دولتهای شرق آسیا سرمایه‌گذاری سنگینی در امر آموزش و پرورش - به‌ویژه از نوع حرفه‌ای - به عمل آورده و غالباً پذیرش به آموزش عالی را در انطباق با نیازهای آتی اقتصاد تنظیم کرده‌اند. آموزش زنان مورد توجه خاص قرار گرفته و عملاً ۹۰ درصد دختران شرق آسیا دوره ابتدایی را به پایان می‌رسانند.

بسیاری از عناصر موفقیت آسیا می‌تواند توسط دیگر کشورهای در حال توسعه تقلید شود. یک عنصر مشترک و گام خطیر و نخستین در ژاپن، تایوان و کره اصلاحات ارضی و تقویت کشاورزی بود. چین دوره «دنگ شیائو پنگ» نیز به دهقانان انگیزه‌هایی بخشید تا برای بازارهای محلی خود به تولید زیاد دست بزنند، این دولتها یاری فنی، اعتبار و بذور اصلاح شده را به منظور پیشبرد توسعه کشاورزی فراهم آوردند. به تدریج که درآمد دهقانان افزایش یافت، اینان خواستار سرمایه برای تأمین مالی صنایع کاربر و پول برای خرید محصولات جدید شدند. دو «دولت - شهر» (city - state) سنگاپور و هنگ‌کنگ نیازمند اصلاحات زراعی عمده نبودند، در حالی که نقاط دیگری همچون جزایر پیرونی اندونزی و تایلند اساساً مقادیر معتدله‌ای از اراضی لم یزرع یا تحت تملک دهقانی را در اختیار داشتند.

صنعتی شدن کاربر به اکثر این کشورهای در آغاز فقیر، امکان داد تا به‌عنوان گام بعدی رشد اقتصادی از وافرترین منبع خود، نیروی کار غیر ماهر، استفاده کنند. برای دوره‌های زمانی متفاوت ولی بسیار کوتاه، کشورهای تازه در حال صنعتی شدن (NICs) به فعالیتهای کاربری متکی بودند که به سرمایه، مهارتها و یا تکنولوژی اندکی نیاز داشت. این رهیافت متضمن استثمار تهیدستان نبود، چرا که بدون صنایع جدید، اصولاً کاری نمی‌توانست وجود داشته باشد، به‌علاوه به دلیل یک سیاست درآمدی عادلانه، نابرابریهای اقتصادی کاهش می‌یافت. از این‌رو دستمزد کارگران نساجی کره از ماهیانه ۳۲ دلار در دهه ۱۹۵۰ به ۲۴۲ دلار در دهه ۱۹۸۰ ارتقاء یافت؛ دستمزد کارگران ساختمانی در ژاپن از ماهیانه ۴۱ دلار به ۱۲۰۰ دلار جهش نمود؛ درآمد نیروی کار تولیدی هنگ‌کنگ از روزی ۰/۶۴ دلار در دهه ۱۹۵۰ به روزانه ۱۱/۵ دلار در دهه ۱۹۸۰ رسید.

همه اقتصادهای سریعاً رشد یابنده (Fast growing) به کنترل - و نه خلع ید - اتحادیه‌های کارگری پرداختند، که این به پایین نگهداشتن تورم کمک کرد. اغلب اتحادیه‌های کارگری، «اتحادیه‌های شرکتی» (enterprise unions) بودند که در یک شرکت یا صنعت خاص استقرار داشتند و

فرض بر آن بود که در اهداف مدیران شرکت سهمی هستند. به هر حال، اعتصابات گسترده در حداقل نگهداشته شد. در سنگاپور یک «هیأت سه جانبه حکمیت» (Tri-Partite Arbitration board) مرکب از اتحادیه‌ها، مدیریت و دولت دستمزدهای پایه را تنظیم می‌کرد، ضمن آنکه بیشتر متصدیان اتحادیه‌ها، مقامات رسمی حزب حاکم «اقدام مردم» (PAP) بودند.

دخالت دولت در پیشبرد صنایع صادراتی به نظام رقابت آزاد در کشورهای متمولتر آسیایی کمک کرد. دولتها در کنار اقدامات دیگر، نرخ ارز و اعتبارات بانکی خود را به منظور تشویق صادرات و تضعیف واردات دستکاری نمودند. همزمان دولت یا بانکهای بزرگ (در کره و ژاپن) که با گروههای صنعتی خاصی متحد شده بودند، سوبسیدهای نسبتاً «پنهانی» را به ویژه به صورت تضمیناتی برای نقدینگی مؤسسات اقتصادی جدید ارائه نمودند؛ تا به صنایع صادراتی کمک شود. سنگاپور سیاست سنجیده تشویق صادرات را دنبال نمود، در حالی که چین اینک وسیعاً درگیر سرمایه‌گذاریهای مشترک با شرکتهای خارجی است. چنین تلاشهایی کارفرمایان و بنگاههای اقتصادی را از مخاطرات اولیه ورود به بازار جهانی مصون نگاهداشت.

برنامه ریزی دولتی (برخلاف بلوک اتحاد شوروی) ضرورتاً مستلزم تعقیب یک نقشه کلی از پیش طراحی شده از سوی شرکتها نبود. توصیه آژانسهای برنامه‌ریزی مختلف نیز خوشبختانه

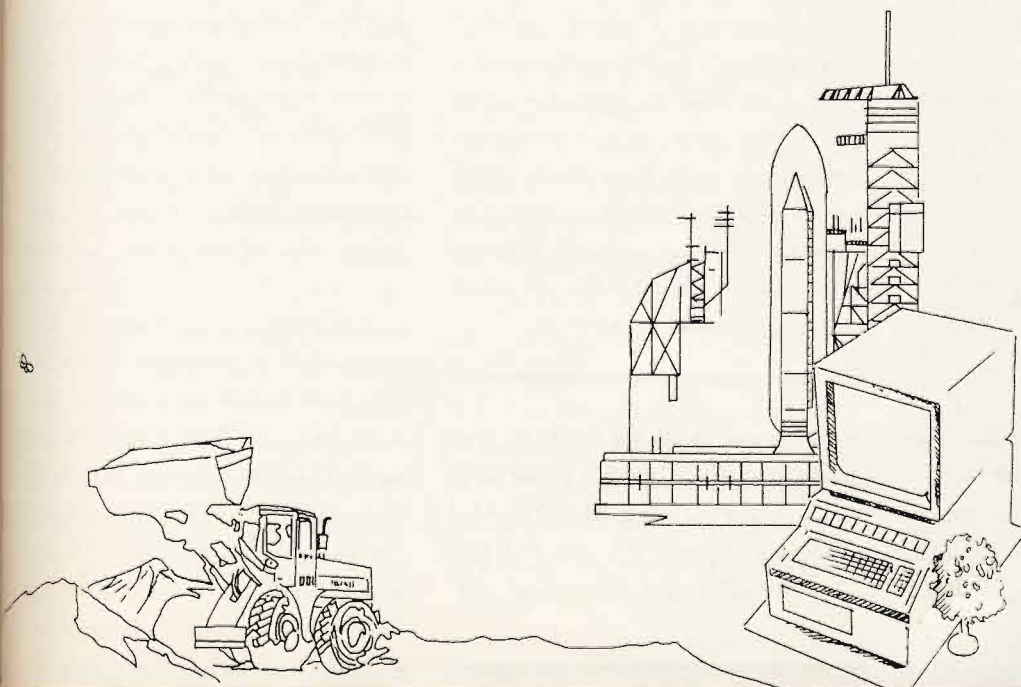
گهگاه دنبال نشده است. مثلاً در اوایل دهه ۱۹۵۰ «وزارت تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی» (MITI) ژاپن - که فرض می‌شد همه چیز را می‌داند - در مقابل تلاش کشور برای گسترش صادرات اتومبیل خود، هشدار داد. شرکتهای خصوصی - و مخاطره آمیزتر از همه هوندا - توصیه غلط دولت را نشنیده گرفته و پیش رفتند.

از دهه ۱۹۵۰، مناطق موفق پیوسته از نرخ بالای سرمایه‌گذاری و بازدهی بالای این سرمایه‌گذاریها برخوردار بوده‌اند. کشورهای شرق آسیا در خلال مراحل اولیه صنعتی شدن نرخ بسیار مطلوبی از پس‌انداز اجباری یا داوطلبانه را به نمایش گذاشتند (حداقل ۲۴ درصد بیش از سایر کشورهای در حال توسعه). سرمایه‌گذاری این پس‌اندازها به‌ویژه در صنایع کاربر، عایدات عمده‌ای را برای سرمایه‌گذارانی که عملاً در قبال عدم ملی شدن بنگاههای اقتصادی شان ضمانت شده بودند، بیار آورد. در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، هنگ‌کنگ و ژاپن (از طریق نظام پس‌انداز پستی‌اش) به پس‌اندازهای داخلی جهت سرمایه‌گذاری، و اشتیاق مردم برای چشمپوشی از منافع آتی در قبال رشد بلند مدت، متکی بودند. تایوان و کره، کمک خارجی، سرمایه از نواحی روستایی و یا بدهیهای خارجی را به کار گرفتند. سنگاپور نیز بر سرمایه خصوصی خارجی «صندوق احتیاطی مرکزی» (central provident fund) خود تکیه کرد. با آغاز یک دوران پربرکت، سرمایه‌گذاری زیاد به رشد سریعی منجر شد که به

نوبه خود گسترش بیشتر را تشویق نمود (از دهه ۱۹۸۰ در کشورهای چون ژاپن پس‌انداز کاهش یافت؛ چراکه دولت هزینه کردن در زمینه کالاهای مصرفی یعنی بازاری که مدتهای مدید تحت کنترل قرار داشت، را مجاز ساخت).

مناطق موفق آسیایی همچنین در عرصه کسب وکار و حکومت، «شایسته‌سالاری» (Meritocracy) را تشویق نمودند. این کشورها برخلاف بسیاری از کشورهای در حال توسعه - و در واقع برخی سنتهای خودی - به عنوان معیار استخدام و ارتقاء افراد، عموماً از موازین «شخص‌گرایانه» (Personalistic)، مبتنی بر روابط خویشاوندی و قومی و سیاسی روی گردانند. در عوض، برای وارد نمودن افراد به دستگاههای اداری ممتاز شرکتها رده اول بر موفقیتهای تحصیلی، نتایج آزمونها و کارایی واقعی در شغل مورد نظر تأکید ورزیده‌اند.

این کشورهای با رشد اقتصادی بالا، سیاستهای آگاهانه کنترل جمعیت را با موفقیتی کما بیش دنبال کرده و از این رو فشار جمعیت بر عرضه محدود مواد غذایی را کاهش داده‌اند. ژاپن و سنگاپور به نرخ رشد جمعیت صفر رسیده‌اند و تایوان و تایلند از میزان مولید خود به نحو مؤثری کاسته‌اند. چینی‌های شهرنشین نیز رشد جمعیت خود را متوقف ساخته‌اند، هر چند که چینی‌های روستایی تازه متمول یکبار دیگر علایمی از ایجاد خانواده‌های بزرگ را به نمایش می‌گذارند.



ملل شرق آسیا در جذب مداخلات اقتصادی و فرهنگی خارجی نیز به گونه‌ای چشمگیر موفق بوده‌اند. ژاپن تحت رژیم «میجی» (Meiji) تماماً تمدنی‌ها و تکنولوژیهای غرب را نسخه برداری کرد. جدیدتر از آن، سنگاپور درهای خود را بر روی شرکتهای چند ملیتی گشود، چنین پس از مائو به استقبال سرمایه‌گذاری مشترک رفته و کره به وارد نمودن تکنولوژی ژاپن پرداخته است. کشورهای دیگر باسیفیک همچون مالزی نیز برای سرمایه، تکنولوژی و ایده، «نگاه به شرق» (ژاپن و کره) را آغاز کرده‌اند. در حالیکه سخن پردازان سیاسی کماکان خواستار دفاع از فرهنگ «اصیل» (authentic) هستند، واقعیت این است که فرهنگ «شرقی»، فرهنگ «غرب» را در خود جذب نموده است. این ترکیب به نحو قابل درکی گیج کننده است: مثلاً کودکان سنگاپوری یک عنوان درسی الزامی در مورد کنفوسیوس را می‌آموزند، اما آنها باید تعالیم وی را به انگلیسی یاد بگیرند.

این سیاستهای مشترک - ثبات سیاسی، سرمایه‌گذاری در امر آموزش و پرورش، اصلاحات ارضی، کسب و کار آزاد تحت هدایت دولت با تأکید اولیه بر صنایع کاربردی صادراتی، نرخ بالای پس‌انداز و سود شخصی همراه با کاهش فقر واقعی، تأکید بر «شایسته سالاری»، کنترل جمعیت، پذیرش تأثیرات خارجی - رویهم‌رفته به گونه‌ای بارز موفقیت‌آمیز بوده‌اند. در ارزیابی نخست ممکن است چنین به نظر

برسد که سایر کشورهای در حال توسعه تعقیب نمونه‌های موجود در پاسیفیک را دشوار خواهند یافت. یک دلیل این امر تاریخی است: ملل حاشیه پاسیفیک بیشتر به عضویت بازار صادراتی درآمده و جایی برای کشورهای تازه در حال صنعتی شدن باقی نگذاشته‌اند.

به علاوه برخلاف ملل شرق آسیا در ابتدای توسعه آنها، بسیاری از کشورهای در حال توسعه از بار سنگین بدهی رنج می‌برند. چه چیز ممکن است سبب شود که کشورهای غنی در اقتصادهای ناتوانی همچون آرژانتین یا نیجریه سرمایه‌گذاری کنند.

نظامهای اجتماعی جهان سوم - با جناح‌گرایی و فساد خارج از کنترل، و فرماژروایی برگزیدگان فتودالی و خرده دیکتاتورها. به سختی پذیرای سیاستهای دنبال شده در شرق آسیا، به نظر می‌رسند.

به علاوه بیشتر ملل در حال توسعه از گرانباریهای فرهنگی که تاریخ بر کشورهای آسیای شرقی تحمیل نکرده، رنج می‌برند. تقسیمات «کاستی»، «زبانی»، و «مذهبی» آسیای جنوبی را به چند بارگی تهدید می‌کند. یک سنت ثقیل که به دلیل عدم نوآوری در قرون اخیر کمتر مورد توجه بوده بر روی خاورمیانه و آسیا و آفریقا سایه افکنده است. خصومت قبیله‌ای در آفریقا تفرقه انگیزیهای خونینی را به وجود می‌آورد. دولت‌های نظامی در آفریقا و دموکراسیهای

رقیق در آمریکای لاتین بندرت حاکمیت با ثبات قانون، مصونیت از تهدید مللی کردن (nationalization) و یا قول محکم مبنی بر عدم قصور در بازپرداخت وامها را به نمایش می‌گذارند. بسیاری بر تورم غلبه نکرده، زیر ساختهای قابل اتکایی بر پا نداشته و نظامهای آموزشی پیوند یافته با لیاقت و شایستگی بوجود نیاورده‌اند. در سرزمینهایی که توسط یک گروه ممتاز سنتی اداره می‌شود، برداشتن برخی از نخستین گامهای توسعه آسیایی از قبیل اصلاحات ارضی و آموزش زنان عملاً غیر ممکن به نظر می‌رسد.

با این همه، هر چند استدلال این که بسیاری از ملل در حال توسعه می‌توانند تجربه آسیا را دقیقاً نسخه برداری کنند، محتاج یک خوش بینی افراطی (Pangloss) است، نگاهی دقیقتر دلایلی را برای اینکه باور کنیم سیاستهای اقتباس شده از مدل شرق آسیا ممکن است در هر جای دیگر موفق شوند، به ذهن متبادر می‌سازد.

نخست، در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، غالباً اظهار می‌شد که گسترش صادرات تولیدی کشورهای در حال توسعه غیر ممکن است. لذا بسیاری از نظریه پردازان از یک استراتژی جایگزینی واردات حمایت می‌کردند. با این وجود کشورهای شرق آسیا راه دیگری را دنبال کرده و صادرات خود را به میزان سالانه ۲۰ تا ۴۰ درصد افزایش دادند، در حالی که کشورهای طرفدار جایگزینی واردات



دچار بدهیهای هنگفت شدند. در شرایط حمایتگرانه امروز تکرار چنین رکورد صادراتی چشمگیری دشوار خواهد بود، اماچنان که «گوستاوپانپک» (Gustav Papenek) در کتاب «در جستجوی مدل توسعه شرق آسیا» استدلال نموده، تولیدکنندگان صادراتی کارآمد کشورهای در حال توسعه می توانند «به تدریج در صنایعی همچون نساجی و پوشاک جانشین کشورهای دارای درآمد متوسط شرق آسیا گردند، دقیقاً همانگونه که چهار ببر کوچک (Four Little Tigers) پیشتر جانشین ژاپن شدند».

دوم، بارسنگین بدهی هرچند هولناک است، ولی شاید بیش از حد مورد تأکید قرار گرفته باشد. حقیقت این است که سرمایه خارجی کماکان به کشورهای در حال توسعه ای که نشانه های ثبات و پیشرفت را به نمایش گذاشته اند، جریان دارد. گره در صف مقدم کشورهای بدهکار قرار دارد و با این وجود هیچکس توانایی آن را برای باز پرداخت بدهی هایش مورد سؤال قرار نمی دهد. به علاوه ظیهور کشورهای پاسیفیک، مجاری تازه ای از سرمایه گذاری و کمک را که در دهه ۱۹۵۰ وجود نداشت، گشوده است. این حقیقت که ژاپن اکنون کمک کننده و اعتبار دهنده اصلی جهان می باشد، بدین مفهوم است که منبع تازه ای از سرمایه و تکنولوژی برای ملل جدیدادر حال توسعه وجود دارد.

سوم، نظامهای اجتماعی کشورهای در حال توسعه اساساً مدل شرق آسیا تفاوت دارند، ولی این مبین موانعی دشوارتر از آنچه شرق آسیا زمانی با آن مواجه بود و برآن غلبه کرده نمی باشد. نظام اجتماعی آسیایی خود زمانی به مثابه مانعی دست نیافتنی در مقابل پیشرفت اقتصادی تلقی می گردید. در دهه های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ کلیه کشورهای موفق فعلی از نایسامانیهای هولناک اجتماعی رنج می بردند. شکست نظامی، فرض برتری ژاپن را درهم شکست. جنگ داخلی چین را دو پاره نمود. حزب فاسد و بی اعتبار «کومین تانگ» بر تایوان فرمان می راند. سنگاپور قربانی آشوبهای قومی شد. جنگ در کره «سلطنت منزوی» (Hermit Kingdom) پیشین را ویران ساخت و هنگ کنگ میلیونها پناهنده را در خود پذیرفت. این مشقات به سختی آنها می کشد که کشورهای در حال توسعه امروزی تجربه می کنند. با این وجود از پیروزی نهایی شرق آسیا جلوگیری نشود.

رهبری برجسته سیاسی - همچون نمونه «لی کوان یو» (Lee Kuan Yew) در سنگاپور - اغلب منشأ تفاوت بوده است. این گونه سیاستمداران عموماً توصیه های درست و دقیق تکنوکراتهای اقتصادی که غالباً از تربیت غربی برخوردار بودند

واستراتژیهای فوق را مطرح می ساختند، دنبال می کردند. استراتژیهای که ویژگیهای مشترک مدل شرق آسیا را تشکیل می دهند. در واقع با وجود تفاوت عمیق از نظر فرهنگ، سیاست و منابع، برخی از مناطق دیگر جهان آگاهانه یا تصادفاً الگوی شرق آسیا را دنبال نموده اند. این جوامع در سالیان اخیر به شکوفایی سوق یافته اند. دلالت امیدوارکننده ای بر اینکه خط مشی های شرق آسیا می توانند در محیطی کاملاً متفاوت انطباق یابند.

درآفریقا، اقتصاد «ساحل عاج» جامعه ای نسبتاً اقتدارگراکه تحت حکومت «فلیکس هوفوته - بوانیه» (Felix Houphouet - Boigny) هشاد ساله قرار دارد، در دهه ۱۹۸۰ با نرخ سالانه ۶ درصد رشد کرد. و در آمد سرانه از سالانه ۷۰ دلار در ۱۹۶۰ به ۲۱۵۰ دلار در حال حاضر جهش نموده است. چهار عاملی، که یادآور تجربه شرق آسیا هستند، در تبیین موفقیت ساحل عاج خودنمایی می کنند: کشور بر تولید کشاورزی صادراتی تأکید نموده، درهای خود را بر سرمایه و پرسنل خارجی (عمدتاً فرانسوی) گشوده، از طریق سرمایه گذاری ۲ درصد بودجه ملی در امر آموزش بر تعلیم و تربیت تأکید ورزیده و سرمایه داری را تشویق

همه دولتهای شرق آسیا سرمایه گذاری سنگینی در امر آموزش و پرورش - به ویژه از نوع حرفه ای - به عمل آورده اند.

نموده است. ساحل عاج با وجود تحمل بارسنگین دسته بندیهای قبیله ای، فساد و حدود ۲ میلیون آواره متعلق به مناطق فقیرتر آفریقا نشان داده که معجزه اقتصادی در آفریقا نیز می تواند به وقوع بپیوندد.

در هند دو استراتژی کاملاً متفاوت اقتصادی با نتایجی شدیداً متباین دنبال شده است. «پنجاب» (punjab) هر چند به وسیله نارضایتیهای مذهبی و یک جنگ داخلی واقعی دستخوش آشفتگی گردیده، ولی با این وجود به نمونه درخشان پیشرفت اقتصادی هند نیز تبدیل شده است. پنجابیه در هرچریب، دو سوم بیش از صاحبان مشاغل کشاورزی (Agrobusinessmen) در آمریکا گندم برداشت می کنند. آنها مقادیر معتابیهی برنج به ذخایر مرکزی هند صادر نموده و اکنون جوآبگوی حدود ۴۵ درصد ذخیره ملی هستند. درآمد کشاورزی طی دهه های اخیر دو برابر شده، میزان پاساودی بالا رفته، اغلب «نجسها» (Untouchables) از موقعیت حقیر خود در جامعه ارتقاء یافته اند. اجزاء این روایت

موفقیت، آشنا هستند: زمینداران با درآمد متوسط در تجارت صادراتی هند رهبری را به دست گرفتند؛ دولت در امر بذر، تسهیلات اعتباری و آبیاری لازم برای یک «انقلاب سبز» مساعدت نمود و کارفرمایان «سیک» صنایع کوچک و کاربر را تأسیس کردند.

در مقابل، ایالت «بیهار» (Bihar) - که با بهره مندی از دو سوم منابع معدنی کشور به طور بالقوه غنی ترین منطقه هند به شمار می آید - راهی متفاوت را پیمود. دولت هند صنایع ایالت را ملی نمود، به انحطاط نظام آموزش و پرورش میدان داد (دانش آموزان برای حق قلب فشار آوردند و پیروز شدند)، از اصلاحات ارضی غفلت نمود، و هدف اغفال کننده «خود کفایی» (self - sufficiency) را پی گرفت. پیامدها فاجعه بار بود. در دهه ۱۹۸۰ سی و هشت مورد از چهل مؤسسه اقتصادی تحت مالکیت عمومی بیهار از سوددهی ناتوان ماندند. ضمن آنکه مالکین نیز با دهقانان همچون «سرفها» رفتار می کردند. به نظر «تریور فیش لاک» (Trevor Fishlock)، «بیهار نماد لحام گسیختگی و امیدهای بر باد رفته شده است.» «فساد، تبهکاری، ارباب و تنزل استانداردهای زندگی عمومی به هم در آمیخته و کیفیتی کابوس وار به دست داده اند».

در آمریکای لاتین، ملت هایی که که از بیشترین سرمایه گذاری مستقیم کشورهای حوزه پاسیفیک و تماس فرهنگی با آنها برخوردارند، از امکان بیشتری برای سود جستن از تجربه شرق آسیا بهره مند هستند. مثلاً جدیدترین طرف تجاری شیلی، منطقه آسیایی پاسیفیک است. ژاپن به مبادله اتوموبیل با میوه، الوار، گل و... می پردازد. چین الوار و مس شیلی را وارد می کند. در ۱۹۸۸ استرالیا بیها یک معدن طلا در صحرای شمالی شیلی و ۶۰ درصد از بزرگترین ذخایر بهره برداری نشده مس جهان را نیز خریداری نمودند. هنگ کنگ ۴۵ درصد سیستم تلفنی شیلی را تأمین نموده است. با این همه، در زمینه صادرات، شیلی موازنه تجاری مطلوبی را با حوزه آسیایی پاسیفیک حفظ می کند. در مجموع، اگر چه موانع سازگاری با الگوی شرق آسیا زیادند، ولی دست نیافتنی نیز نیستند. در حقیقت کشورهای در حال توسعه امروزی امتیازاتی دارند - بازارهای گسترده تازه در آسیا، منابع سرمایه گذاری از پاسیفیک، عرضه کمک های خارجی جدید، و «نمایش عملی» موفق منطقه. که سی سال پیش موجود نبود. برخی کشورها همچون تایلند و شیلی از این گزینه های جدید سود می برند. امروزه چالش کشورهای کمتر توسعه یافته جنگ زدن به فرصتهای تازه، آموختن از درسهای موفقیت آسیا، و واکنش شجاعانه سیاسی در قبال واقعیات جدید می باشد. ♦